



### درس فارغ فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: مسئله چهارم	تاریخ: ۶ مهر ۹۰
موضوع جزئی: عدول از حی به حی مساوی	مصادف با: ۲۹ شوال ۱۴۳۲
سال دوم	جلسه: ۴

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

#### خلاصه جلسه گذشته:

بحث در دلیل چهارم یعنی استصحاب حجیت تخییریه بود. در بیان این دلیل و نحوه استدلال عرض کردیم که هنگام رجوع به دو مجتهد متساوی این شخص مخیر بوده، حال بعد از گذشت مدتی می‌خواهد از مجتهد اول به مجتهد مساوی دوم عدول کند، می‌گوییم که این قبلاً در هنگام رجوع و در بدو امر حجیت تخییریه الآن هم ثابت بود، الآن بعد از اخذ به فتوای یکی از این دو نفر شک می‌کنیم همان تخییری که در ابتدا برای او ثابت بود برایش ثابت است یا خیر؟ به عبارت دیگر آیا آن تخییر یک تخییر بدوی بود یا یک تخییر استمراری که الآن هم در رجوع به مجتهد آخر مخیر باشد.

گفتیم به این دلیل از چهار جهت اشکال شده است که البته عمده اشکالات، اشکال اول و چهارم می‌باشد.

#### پاسخ به اشکال اول:

اشکال اول این بود که ما نمی‌توانیم این استصحاب را جاری کنیم چرا که یک شرط مهم برای جریان استصحاب احراز بقاء موضوع است؛ در اینجا موضوع باقی نمانده و امر موضوع دایر است بین چیزی که مقطوع الارتفاع است و بین چیزی که مقطوع البقاء است. چون اگر ما موضوع را من لم یقم عنده حجة فعلیه قرار بدهیم یعنی بگوییم که این شخص مخیر است و تخییر برای او ثابت شده است اما تخییر برای کسی ثابت است که یک حجت فعلیه برای او وجود ندارد و این شخص قبل از رجوع به یکی از این دو مجتهد حجت فعلیه نداشت حال یکی را انتخاب کرد، پس حجت فعلی برای او پیدا شده است. بنابراین موضوع قضیه متیقنه با موضوع مشکوک فرق می‌کند. موضوع قضیه اول و متیقنه قطعاً مرتفع شده و باقی نیست چون حجت برای او قائم شده است. و اگر موضوع را عبارت از من تعارض عنده الفتویان یعنی کسی که دو فتوا در نزد او متعارض باشند بدانیم و بگوییم او مخیر است، الآن هم تعارض عنده الفتویان و لذا موضوعش باقی است. بنابراین از آنجا که موضوع دائر است بین این دو احتمال، استصحاب را نمی‌توان جاری کرد.

به این اشکال پاسخی داده شده که در واقع مستفاد از کلام محقق اصفهانی و بیانی است که ایشان در توضیح این دلیل ذکر کرده‌اند.

عمده اشکال آقای خوئی این بود که ما نمی‌توانیم این استصحاب را جاری کنیم چون در استصحاب بقاء موضوع یک شرط مهم می‌باشد در حالی که در ما نحن فیه نمی‌توانیم بقاء موضوع را احراز کنیم چون موضوع آن دائر است بین دو احتمال و ما نمی‌دانیم که کدامیک از این دو می‌باشد. حال سؤال این است که آیا واقعاً موضوع این دو امر می‌باشد یا موضوع چیز دیگری است؟ ما باید موضوع را از ادله تقلید استخراج کنیم. این دو احتمال که آقای خوئی فرمود از کجا استفاده شده است؟ در کدام دلیل من لم یقم عنده حجة فعلية یا من تعارض عنده الفتویان فهو مخیر<sup>\*</sup> آمده است؟ ادله‌ای که ما در مقام اول استناد کردیم و گفتیم در مواجهه با دو مجتهد متساوی شخص مخیر است همان ادله تقلید بود. ادله تقلید هم معلوم است و عبارت است از حکم عقل، سیره عقلاء و آیات و روایات. عناوینی که آقای خوئی ذکر کردند عناوین انتزاعی و اجتهادی است که باید دید این عناوین واقعاً موضوع حکم به تخییر است یا خیر؟

ما باید یکایک این ادله را بررسی کرده و ببینیم چه چیزی موضوع قرار گرفته است.

**دلیل اول:** اولین دلیل، حکم عقل مبنی بر رجوع جاهل به عالم بود. اجمال این حکم عقل که یک قضیه جبلی فطری می‌باشد همان رجوع جاهل به عالم است. در رجوع به دو مجتهد مساوی ما می‌گوییم این شخص از آنجا که جاهل است باید به یک عالم رجوع کند و فرقی نمی‌کند که به عالم اول رجوع کند یا به عالم دوم، به این ملاک تخییر برای این شخص در بدو امر ثابت شد الان بعد از مدتی شک می‌کنیم همان تخییری که در ابتدا برای جاهل ثابت بود حال نیز ثابت است یا نه؟ ظاهر امر این است که جهل وی از بین رفته و موضوع قضیه عوض شده ولی فی الواقع کما کان این شخص جاهل است و با رجوع به مجتهد، جهل مکلف برطرف نشده و فقط تسلیم حکم مجتهد شده و انقیاد نسبت به آن پیدا کرده است؛ مانند اینکه رجوع کرد به مجتهد اول و دید فتوا داده به اینکه نماز جمعه واجب است آیا با این رجوع جهل او برطرف می‌شود؟ یا نه فقط به حکم مجتهد نگاه می‌کند که چه وظیفه‌ای برایش معین شده و انقیاد پیدا می‌کند؟ اگر دقت شود معلوم گردد با رجوع، جهل این شخص برطرف نشده است، لذا الان هم که شک می‌کند همان تخییر برایش ثابت است یا نه و ملاک رجوع جاهل به عالم در این شخص وجود دارد یا خیر، می‌بیند هنوز جاهل است چون او با اخذ به یکی از دو فتوا فقط تسلیم رأی مجتهد اول شده ولی جهل او برطرف نشده است.

**دلیل دوم:** اما در مورد سیره عقلانیه گفتیم سیره عقلانیه بر این قائم است که جاهل به عالم رجوع می‌کند. آیا مریضی که به طبیب مراجعه می‌کند آیا به عنوان یک جاهل به طبیب به عنوان عالم رجوع می‌کند تا جهلش برطرف شود یا صرفاً می‌خواهد با این مراجعه بیماریش را درمان کند؟ او فقط راهی برای درمان و علاج خود می‌خواهد و تسلیم نظر و رأی طبیب می‌شود و اینطور نیست جهلش برطرف شود.

اگر قرار است جهل برطرف نشود پس چه مشکلی برای موضوع بوجود می‌آید که نتوان استصحاب کرد؟ سابقاً جاهل بود اکنون هم که به طبیب مراجعه کرده جاهل است یا نه؟ جهلش برطرف نمی‌شود لذا موضوع هنوز باقی و حکم تخییر برایش ثابت است و می‌توان آن را استصحاب کرد.

**دلیل سوم:** دلیل سوم از ادله تقلید، آیات می‌باشد.

آیه نفر بنابر قولی دلالت بر حجیت فتوا می‌کند اما ذیل آیه دارد «لیتفقها فی الدین» یعنی آنچه که به حسب این آیه مهم است تفقه در دین است. تفقه در دین مبتنی بر دقت و اعمال نظر و اجتهاد و استنباط است، یعنی ما مرجع تقلید و مجتهد را که نگاه می‌کنیم باید کسی باشد که تفقه در دین دارد بعد کسانی که می‌خواهند به او رجوع کنند کسانی هستند که اهل استنباط و اجتهاد نیستند و به دنبال تشخیص وظیفه می‌باشند. آیا با مراجعه و پرسیدن از فقیه این مقلد اهل دقت و اعمال نظر و اجتهاد و استنباط می‌شود؟ لذا تخییر در هنگام رجوع برای وی ثابت است و بعد از رجوع شک می‌کند که این تخییر برای او ثابت است یا نه، استصحاب تخییر می‌شود. چون نمی‌توان به این مراجعه کننده به فتوای مجتهد اولی عنوان عالم اطلاق کرد. بنابراین موضوع همان موضوع قضیه اولی است و جهلش از بین نرفته است.

آیه دوم آیه سؤال است که در جلسه آینده بررسی خواهیم کرد. ما می‌خواهیم ببینیم که با دلیل استصحاب می‌توانیم تخییر و حجیت تخییری را که در هنگام رجوع بود، الآن هم ثابت کنیم تا جواز عدول را نتیجه بگیریم یا نه؟ ما در پی شناخت موضوع هستیم و باید معلوم شود موضوعاتی که مرحوم آقای خوئی بیان کرده‌اند از کجا اخذ شده است.

«والحمد لله رب العالمین»